

غزالی و دکارت

بدون تعصبات ملی و صرف نظر از جهات وطن دوستی از روی حقیقت پرستی و انصاف جوئی باید اقرار کنیم که سرزمین پهناور و کشور باستانی ایران بگردن جامعه های بشری و ملل زنده امروز حق بزرگی دارد زیرا در پیشرفت مدنیت و تربیت روح انسانیت خدمت بزرگی کرده و سهم بسزائی داشته است. اگر برای کاخ تمدن امروز بشر پایه ور کنی فرض بنمائیم مسلماً یکی از پایه های اساسی و رکن مهم آن میهن گرامی ما بوده است. تاریخ وی مؤید این فرضیه و خدمات وی درخشنده و برجسته ترین خطوطی است که در صفحات تاریخ اقوام و جوامع بشری ثبت شده است و این حقیقتی است که جعلگی برآند و دشمنان ایران هم بآن اقرار داشته و دارند و الفضل ماشهدت به الاعداء. روشها و نظریات دانشمندان روشن فکر و صاف ضمیر ایران که باروحی آسمانی در زیر آسمان صاف این کشور میزیسته اند نه تنها چندین قرن مورد استفاده و تربیت بشر بوده و انسانرا در راه تکامل سیر میداده است بلکه دانش امروز هم بانام پیشرفتهائی که کرده و مراحلی از کمال را پیموده بیشتر آن روشها و نظریه را تأیید نموده است نظریه نسبیت عامه انیشتین فیلسوف و الامقام غرب که دنیای علمی امروز را تکان داده و آخرین نظریه علمی نسبت بسازمان جهان است تقریباً همان نظریه فیلسوف بزرگ اخیر شرق صدر المتالین شیرازی است که بنام حرکت جوهری معروف و بافقدان و مسائل علمی و آزمایشی آنروز باروحی ملو از ایمان ودلی برآشور و عرفان در اسرار خلقت تفکر نموده و اظهار داشته است که جوهر عالم ماده متحرك است و هر دو فیلسوف اساس خلقت را روی حرکت دانسته اند و در هم آهنگی این دو نظریه دانشمند معترم آقای راشد کتابی بنام (دو فیلسوف شرق و غرب) نگاشته و الحق خدمت بسزائی فرموده اند و من خوانندگان گرامی را بمطالعه آن کتاب دعوت مینمایم نگارنده هم بطوریکه در شماره گذشته وعده داده شده میخوانم در این مقاله هم آهنگی روش تحقیق غزالی دانشمند بزرگ ایرانرا با روش تحقیق دکارت فیلسوف نامی فرانسوی بعرض خوانندگان برسانم تا بمقام علمی نیاکان خویش پی ببریم و همچون آنان همیشه پیرو روش تحقیق و ابتکار باشیم.

در سال ۱۵۹۶ میلادی در یکی از شهرهای کوچک فرانسه موسوم به (لاهاه)

کودکی بنام (رنه دکارت René Descartes) باعرضه وجود گذاشت که از همان اوان کودکی آثار هوش و ذکاوت و تحقیق و ابتکار در وی آشکار بوده است پس از فرا گرفتن تحصیلات عصر خویش و رسیدن بس بیست بنقص تربیت علمی خود آگاه و از آن روش تحصیل خسته گردیده و برای جهان گردی بکشور هلاند مسافرت نموده و بعد از مسافرتهای گوناگون در کشورهای بیگانه و تفکر و تحقیق در علوم عصر خویش کتابی بنام (گفتار در روش درست براه بردن عقل) نوشت که مندرجات آن همه نتیجه تحقیقات و تفکرات شخصی وی بوده است مقدمه آن چون مشتمل بر سیر روحانی دکارت و اصول عقاید فلسفی وی بوده امروز پس از سیصدسال باز هم یکی از معتبرترین کتابهای علمی بشمار میرود (این کتاب نظیر همان کتاب المنقذ من الضلال حجة الاسلام غزالی است که مشتمل بر سیر روحانی و اصول عقاید غزالی و نتیجه تنبّهات و تفکرات يك عنروی میباشد) پس از تصنیف این کتاب دو کتاب دیگر هم بنام (تفکرات در فلسفه اولی و اصول فلسفه) تصنیف نمود که بوسیله این تصانیف معروف و مشهور گردید و مورد توجه و علاقه دانشمندان و فلاسفه معاصر گردید ولی از طرفی این مرد بزرگ هم مانند دیگر دانشمندان واقعی مورد دشنام و بی مهری و لعن يك عده نادان و ظاهر بین واقع شد و نزدیک بود که کتابهایش طعمه آتش و خودش تبعید گردد و خلاصه پس از پنجاه و چهار سال تحقیق و تدبیر و جهان گردی و گوشه نشینی در سال ۱۶۵۰ در کشور سوئد بمرض ذات الریه گرفتار و پس از نه روز بیماری در گذشت .

برای پی بردن بمقام علمی دکارت باید قدری در اوضاع زمان وی دقیق شد . و احوال فلاسفه جامد انصر را در نظر گرفت که بقدری بایند زنجیرهای تقلید و اعتقاد بگفته پیشینیان خود داشتند که در حل مسائل اختلافی برهان قاطع آنان این بوده که میگفتند استاد چنین گفته است یا با اصطلاح ماصر فیان چنان کردند در چنین وضعیتی این مرد بزرگ بایک شجاعت و جسارت علمی فوق العاده رشته تقلید را از گردن باز نمود . و مبنای فلسفه ارسطو را تغییر و آنرا بچیزی نشمرد و قابل استفاده ندانست و کلیه علوم آنروز را مورد شک و تردید قرارداد نهایت نه شکمی که او را حیران و سرگردان نگهدارد بلکه شك و تردیدی که آنرا پایه و مقدمه علم و یقین قرار داده بود . و دانشمند بزرگوار ایرانی حجة الاسلام غزالی همین روش شك و تردید را در شصده سال پیش از دکارت برای رسیدن بعلم واقعی و حقیقت یقین پیش گرفت . و بایک شهامت بی نظیری در آن عصر که هزاران برابر از عصر دکارت جامد تر و مقلد تر بوده است رشته تقلید و ابکی پاره نمود و تمام اطلاعات و معلومات خود را مورد شك و تردید قرارداد .

دکارت در سیصد سال قبل فلسفه ارسطو مورد تنقید قرار داد لیکن غزالی در نهمصد سال پیش با نوشتن دو کتاب مهم مقاصد الفلاسفه و تهافت الفلاسفه بقدری اوکن فلسفه ارسطو را متزلزل کرد که اگر همت و فعالیت این رشد نبود بکلی از میان رفته بود و راستی مخالفت با فلسفه ارسطو آنهم در نهمصد سال پیش بسیار کار مشکل و فوق العاده شهامت علمی لازم داشته است. برای اینکه خوانندگان معجزم از چگونگی تردید و روش تحقیق این دو دانشمند بهتر واقف و از هم آهنگی آن آگاه تر شوند قسمتی از گفته خود آنسان زادر این باره نقل مینمایم.

دکارت در بخش چهارم کتاب خود چنین میگوید: « از دیر زمانی برخوردارم بودم باینکه در اخلاقیات گاهی لازم میشود آدمی عقایدی پیروی کند که غیر یقین بودن آنها میدانند ولیکن مصلحت در این می بیند که آنها یقین فرض کند چنانکه پیش از این بیان کردیم. اما من چون در آن هنگام میخواستم فقط بجهتجوی حقیقت مشغول باشم معتقد شدم که باید بکلی شیوه مخالف اختیار کنم و آنچه را اندکی محل شبهه بندارم غلط انگارم تا ببینم آیا سرانجام چیزی در ذهن باقی میماند که بدرستی غیر مشکوک باشد پس چون گاهی اوقات حس ما خطا میکند و ما را بایشیاه می اندازد فرض کردم که هیچ امری از امور جهان در واقع چنان نیست که حواس بتصور ما در میآوردند و چون کسانی هستند که در مقام استدلال حتی در مسایل بسیار ساده هندسه بتخطا میروند و استدلال غلط میکنند و برای منم مانند مردم دیگر خطا جایز است پس همه دلایلی را که پیش از این برهان بنداشته بودم غلط انگاشتم و چون همه عوالمی که بیداری برای ما دست میدهد در خوابهم پیش میآید در صورتیکه هیچیک از آنها در آنحال حقیقت نداشت بنا بر این گذاشتم که فرض کنم هرچه هر وقت بذهن من آمده مانند توهمات است که در خواب برای مردم دست میدهد بی حقیقت است ولیکن همانندم برخوردارم باینکه در همین هنگام که من بنا را بر موهوم بودن همه چیز گذاشتم خودم که این فکر را میکنم ناچار باید چیزی باشم و توجه کردم که این قضیه (میاندیشم پس هستم) حقیقتی است چنان استوار و با برجا که جمیع فرضهای غریب و عجیب شکاکانهم نمیتواند آنها متزلزل کند پس معتقد شدم که بی تأمل میتوانم آنها در فلسفه که در پی آن هستم اصل نخستین قرار دهم (نقل از کتاب روش درست برای بردن عقل) دکارت. ترجمه مرحوم محمد علی فروغی بطوریکه ملاحظه میشود دکارت پس از موهوم شمردن کلیه امور و علوم و شک و تردید در همه چیز باین اصل معترف و معتقد میشود که (میاندیشم پس هستم) (je pense donc je suis) و اساس فلسفه خود را روی این اصل بنا نهاده

و تبعات و اکتشافات علمی خود را روی آن استوار ساخته است .
اینک ببینیم غزالی در این قسمت چه گفته است . وی در مقدمه کتاب المنفذ
من الضلال در بیان سیر روحانی و انقلاب فکری خود چنین میگوید (تشنگی
ادراك حقایق و وصول بحق از آغاز جوانی و ابتداء امر بامن همراهِ ولادت من
بود . این تشنگی اختیاری نبود بلکه غریزه و فطرتی بود که خداوند متعال در نهاد
من بودیمت نهاده و جبلی من قرار داده بود . تا اینکه رشته تقلیدم از هم گسست
و عقاید موروثی که از این و آن داشتم در هم شکست . در همان اوان کودکی
خود را از زیر بار تقلید رها ساختم زیرا میدیدم که کودکان نصارا و یهود و
اطفال مسلمان همگی در گهواره مذهب پدر و مادر خود نشوونما کرده و بعقاید
موروثی پدر و مادر خویش پرورده میشوند این حدیث را هم شنیده بودم : که
رسول خدا (ص) فرموده است (هر مولودی نخست بر فطرت اسلام زاده میشود
پدر و مادرش و پرا یهودی و نصرانی و زردشتی میگردانند) قوای باطنی من
بحرکت در آمد و مراد دریافت فطرت اصلی میخواند . بر آن شدم که بینم حقیقت
فطرت اصلیه چیست ؟ و آنرا از عقاید عارضی که از تلقینات پدر و مادر و مربی
و استاد حاصل شده است جدا سازم . بنابراین بخود گفتم چون مطلوب من علم
به حقایق امور است پس نخست باید بدانم که حقیقت علم چیست ؟ و علم حقیقی
کدام است ؟ پس از تأمل این نکته برایم آشکار شد که علم حقیقی و اطمینان بخش
آن علمی است که بهیچوجه غلط و پندار و شك و تردید در آن راه نیابد بلکه
باید بدرجه اذیقین رسیده باشد که تشکیک هیچ مشکلی موجب تغییر و زوال
آن نگردد . و اگر کسی ادعای بطلان آنرا نماید بدلیل اینکه سنگی را طلاویا
عصائی را اژدها میکند باز هیچگونه شکنی در حقیقت آن علم پیدا نشود .
مثلا وقتی که دانستم ده عدد بیش از سه عدد است و کسی منکر این
حقیقت شود و برای درستی انکار خود بگوید این عصا را اژدها میکنم و واقعا
هم بکند و آنرا من مشاهده نمایم معذالك هیچ شك و تردیدی در علم یقینی من ایجاد
نمیشود و از خرق عادتى که در برابر چشم من نموده جز تعجب چیز دیگری در من
پیدا نمیکردد و علم باینکه عدد ده بیش از سه است از من زایل نخواهد شد پس
دانستم هر چیزی را که من باین وجه بر او علم پیدا نکنم و بدین مرتبه از یقین
ترسیده باشد در خور و ثوق و اعتماد نیست و مایه آرامش نفس نخواهد بود . و هر
علمی که مورد اطمینان و وثوق نباشد آن علم حقیقی و واقعی نمیباشد پس از اینکه
در دانشهای خورد بررسی نمودم نفس خویش را از دانشی که موصوف باین
صفت باشد خالی یافتم و دیدم جز در حسیات و ضروریات اینگونه دانش در من
وجود ندارد بخود گفتم اکنون که از حل مشکلات نومید گردیده ام و جز ضروریات

و محسوسات راه دیگری ندارم پس ناچارم اولاً در محسوسات از غلط و شك ایمن شوم و بآن اطمینان پیدا نمایم تا سپس از محسوسات و بدیهیات بمعقولات و نظریات پی برم بنابراین جداً در محسوسات تأمل و تفکر نمودم و دقت کردم که آیا ممکن است نفس من در اینها هم تشکیک و تردید نماید پس از تدبر دیدم آری نفسم در امور محسوسه نیز تردید دارد و حاضر نیست خود را تسلیم کند باینکه در محسوسات مأمون از غلط میباشد و میگوید چگونه میتوان بمحسوسات اعتماد نمود در صورتیکه نیرومندترین حواس که حس بینائی است خطا و اشتباه مینماید مثلاً وقتی که بسایه نگاه میکنی گمان مینمائی که ساکن است ولی پس از ساعتی بتجربه و مشاهده مبینی که متحرک است و حرکتش هم ناگهانی نیست بلکه تدریجی است بطوریکه هیچ حالت وقفه و سکون در وی نمیباشد بآنکه بستاره نگاه میکنی و آنرا کوچک فرض مینمائی و اندازه دنیاری بنظرت میآید ولی ادله هندسی برایت ثابت میکند که آن از زمین هم بزرگتر است. بخود گفتم بنا بر این محسوسات هم در خور و نوق و اطمینان نیست پس شاید غیر از ضروریات عقلیت مانند اینکه عدد ده بیشتر از سه و نفی و اثبات در یکجا جمع نمیشوند و مانند اینها نباید بچیز دیگری اعتماد کرد. محسوسات در جواب گفتند چگونه میتوانی بضروریات عقلی اعتماد نمائی و از کجا که اعتماد تو بآنها مانند اعتمادت بمحسوسات نباشد تو بما اعتماد داشتی و باحکام ما واثق و مطمئن بودی ولی حاکم عقل آمد و آنرا تکذیب نمود . . . پس شاید ماوراء ادراک عقل دادرسی دیگری باشد که وقتی ظاهر شود قضاوت و حکومت عقل را تکذیب نماید چنانکه عقل قضاوت حس را تکذیب نمود . . . نفس در جواب این اشکال متوقف و آنرا بعالم خواب تأیید نمود و گفت آیا نمی بینی که تو در خواب باموری اعتقاد پیدا میکنی و احوالی را مبینی و از برای آنها وجود و استقرار قائل میشوی و هیچ شکی در باره آنها نینمائی ولی وقتی بیدار شدی علم پیدا میکنی که از برای آن معتقدات و پندارهای تو اصل نبوده و وجود واقعی نداشته اند پس ممکن است آنچه از هائیکه در بیداری بوسیله حس یا عقل بآن اعتقاد پیدا کرده ای فقط نسبت بعالم خواب حق و درست باشد و شاید حالت دیگری هم وجود داشته باشد که نسبت آن بیداری مانند نسبت بیداری بحالت خواب است

هنگامیکه این مطالب و اشکالات در ذهن من خطور کرد و در نفسم راسخ گشت در صدد علاج برآمدم ولی افسوس که برایم میسر نبود زیرا رفع آن اشکالات بدون دلیل غیر ممکن و نصب و اقامه هم محتاج بترکیب و تألیف علوم اولی و بدیهی بود و چون علوم اولی هم غیر مسلم و مورد

اعتماد نبود بنا بر این اقامه دلیل و برهان امکان ناپذیر بنظر میرسد. این درد بینهایت مشکل و روز بروز سختتر میگردد و تقریباً دو ماه من در مذهب شک و تردید باقی بودم تا اینکه خداوند متعال این مرض راشقا داد و نفس بسوی صحت و اعتدال بازگشت و ضروریات عقیده که موره انکار من بود مقبول واقع شد و البته آن ایقان و اطمینان بوسیله ترکیب دلیل و اقامه برهان پیدا نکردید بلکه بواسطه نوری بود که خداوند آنرا درسینه جاری ساخت (العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء) و آن نور کلید بیشتر تعارف و علوم میباشد.

(نقل از کتاب المنقذ من الضلال غزالی ترجمه نگارنده .)

بطوریکه خوانندگان در این قسمت هم ملاحظه میفرمایند غزالی نیز مانند دکارت در کلیه امور جهان شک نموده و آنرا مورد تردید قرار داده و پایه معتقدات و افکار بعدی خویش را روی این اصل استوار ساخته و از این راه و روش بحقیقت علم و حق پی برده است و برای تتبعات و ایتکارات علمی و پی بردن بحقیقت بهتر از این روش شک و تردید و تجزیه و تحلیل روش دیگری نیست .

گفتار حکما و بزرگان

انسایت رودی است از نور که ازوادی ازل جازی و بدریای ابد میریزد . تمام امور در وقت مناسب خود صورت میگیرد و این حقیقت دلیل بر نظم طبیعت است . اگر بخواهی تاریخ حیات و تکامل انسان را بدانی ، در اعمال و حرکات اطفال مطالعه و دقت کن .

وجود ذات کامل و عظیمی است که تمام اجرام سماوی و کائنات عالم هستی اعضاء و جوارح آن بشمارند . اما انسایت فقط قطره خونی است که در شرائین و رگهای آن جریان دارد و اگر آن قطره خون نبود در گها و عروقی وجود نمی داشت و بدون عروق اعضائی نبود و با نبودن اعضا ذات عظیم وجود نمیتوانست جلوه گری نماید حکما و دانشمندان زندگی و حیات را بمقیاس حرکت زمین بدور خورشید اندازه میگیرند اما سایرین آن را بمقیاس حرکت عقربه های ساعت حساب میکنند .

طبیعت بین خنده و گریه تمیز نمیدهد ، پس تا میتوانی خندان باش . اشک آن قطره های دزخشانی که در چشمان مظاهر میشود نیست بلکه آن اثر است که در دل های ما مخفی و مستور است .